

چکیده

جامعه‌شناسان برای مطالعه پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی مفاهیم زیادی وضع کرده‌اند و برای توضیح این مفاهیم هم آثار زیادی نوشته‌اند؛ اما مسئله این است که آیا مفاهیم علوم اجتماعی بیشتر از سنخ مفاهیم و قوانین عام علوم طبیعی‌اند یا از سنخ مفاهیم تاریخی علوم فرهنگی‌اند که با توجه به مقوله فرهنگ و بافت تاریخی ساخته و پرداخته می‌شوند؟ در این صورت، مفهوم‌سازی مبتنی بر فرهنگ چگونه می‌تواند در عین اینکه به پدیده‌های مشخص انضمامی می‌پردازد، وجه تعمیمی نیز داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش، در دو سر طیف، رهیافت قیاسی-قانونی و رهیافت تاریخی-فرهنگی، ماهیت و ساختار مفاهیم علوم اجتماعی را مورد بحث و تعمق قرار داده‌اند. امیل دورکیم، سرمشق کلاسیک رهیافت قیاسی-قانونی و ماکس وبر، سرمشق کلاسیک رهیافت تاریخی-فرهنگی محسوب می‌شود. مقاله حاضر بر اساس نظریه مفهوم‌سازی وبر و با اتکا به آراء وبریزوهان استدلال می‌کند که مفاهیم علوم اجتماعی از سنخ مفاهیم و قوانین عام علوم طبیعی و از سنخ مفاهیم طبقه‌ای نیست بلکه از گونه‌های آرمانی و آنها نیز از سنخ مفاهیم تکوینی و مفاهیم تاریخی‌اند که در عین اینکه از چشم‌انداز فرهنگی خاص ساخته می‌شوند، وجه تعمیمی نیز دارند. در این مقاله استدلال می‌شود که تیپ آرمانی طرحی برای ترکیب میان امر خاص و امر عام در علوم اجتماعی است.

■ واژگان کلیدی

علوم فرهنگی، تیپ آرمانی، مفهوم تکوینی، دلالت فرهنگی، دیالکتیک عام و خاص

نقش فرهنگ در مفهوم‌سازی علوم اجتماعی؛

دیالکتیک امر خاص و عام

در روش‌شناسی تیپ آرمانی ماکس وبر

محمدجواد اسماعیلی

استادیار دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
esmaili57@gmail.com

۱. طرح مسئله

جامعه‌شناسان برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی مفاهیم زیادی وضع کرده‌اند. آنها با کمک مفاهیمی همچون نهاد، سازمان، پایگاه اجتماعی، منزلت اجتماعی، قشربندی اجتماعی، قدرت و اقتدار، ساختار اجتماعی، طبقه، انقلاب، بوروکراسی، سرمایه‌داری، تأخر فرهنگی، سبک زندگی، فرهنگ‌پذیری، از خودبیگانگی، نظم اجتماعی، وفاق ارزش‌ها، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی، پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی را توصیف و قابل فهم می‌کنند. برای توضیح این مفاهیم آثار زیادی نوشته شده‌اند اما مسئله این است که آیا مفاهیم علوم اجتماعی ماهیتاً از سنخ مفاهیم و قوانین عام و فرا تاریخی علوم طبیعی‌اند یا از سنخ مفاهیم علوم فرهنگی‌اند که با توجه به بافت فرهنگی و تاریخی ساخته و پرداخته می‌شوند؟ در این صورت، مفهوم‌سازی مبتنی بر فرهنگ چگونه ممکن است در عین اینکه به پدیده‌های مشخص انضمامی می‌پردازد، وجه تعمیمی نیز داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش، جامعه‌شناسان و روش‌شناسان علوم اجتماعی، در دو سر طیف، ماهیت و ساختار مفهوم‌سازی را ذیل رویکرد قیاسی-قانونی و رهیافت تاریخی- فرهنگی مورد بحث و تعمق قرار داده‌اند (ساعی، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۸؛ لیتل، ۱۳۸۶: ۸-۱۱، ۱۳-۱۲۵؛ موزلیس، ۱۳۹۷). امیل دورکیم، سرمشق کلاسیک رهیافت قیاسی-قانونی و ماکس وبر، سرمشق کلاسیک رهیافت تاریخی- فرهنگی محسوب می‌شود. در رهیافت دورکیم، مفهوم‌سازی بدون توجه به بافت فرهنگی پدیده‌ها با هدف ساخت مفاهیم عام انجام می‌شود. دورکیم در قواعد روش جامعه‌شناسی به جامعه‌شناسان توصیه می‌کند به سیاق دانشمندان علوم طبیعی، بدون در نظر گرفتن بافت فرهنگی و ذهنیت کنشگران، در تعریف و ساخت و پرداخت مفاهیم علمی- اجتماعی بکوشند (دورکیم، ۱۳۹۷: ۵۱ و ۵۰). این مقاله با استفاده از بازسازی و تشریح نظریه مفهوم‌سازی ماکس وبر این مدعا را صورت‌بندی و استدلال می‌کند که در علوم اجتماعی به‌مثابه علوم فرهنگی^۱، مفاهیم برخلاف مفاهیم و قوانین عام علوم طبیعی از سنخ گونه‌های آرمانی و گونه‌های آرمانی نیز از سنخ مفاهیم تکوینی و مفاهیم تاریخی‌اند که در عین اینکه از چشم‌انداز علائق فرهنگی خاص ساخته می‌شوند، وجه تعمیمی نیز دارند. بر اساس این مدعا، در ابتدا به تقریر محل نزاع روش‌شناسی تیپ آرمانی مبادرت می‌کنیم. در گام بعد استدلال می‌کنیم

۱. طبق تعریف وبر، علوم فرهنگی رشته‌هایی هستند که پدیده‌های زندگی را با توجه به معنای فرهنگی آنها تحلیل و مفهوم‌پردازی می‌کنند (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۱).

که تیپ آرمانی از سنخ مفاهیم و قوانین عام علوم طبیعی نیست. در گام سوم استدلال می‌کنیم که تیپ آرمانی از سنخ مفاهیم طبقه‌بندی کننده ساده هم نیست بلکه از گونه مفاهیم تکوینی و مفاهیم تاریخی است که از چشم‌انداز فرهنگی خاص بر ساخته می‌شود. در گام پایانی استدلال می‌کنیم که تیپ‌های آرمانی از چشم‌انداز فرهنگی خاصی ساخته می‌شوند اما وجه تعمیمی و تطبیقی نیز دارند. در سرتاسر این مقاله، تیپ آرمانی به‌عنوان طرحی برای جمع میان امر خاص و امر عام در علوم اجتماعی تبیین می‌شود. رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی وبر که بر روش تیپ آرمانی مبتنی است، تلاشی است برای تلفیق «تفرد تاریخی» با «تعمیم جامعه‌شناختی» (عظیمی، ۱۳۹۸: ۸۱).

۲. پروبلماتیک تیپ آرمانی؛ ابزاری برای سنتز امر خاص و امر عام در علوم اجتماعی

۴۱

مسئله مفهوم‌سازی در علوم که در قالب بحث تبیین و تفهیم بررسی شده است، بحث پیچیده‌ای است که نخستین بار دیلتای در تفکیک بین علوم طبیعی و علوم روحی آن را برجسته کرد. او بیان کرد که در علوم طبیعی ما دست به تبیین می‌زنیم اما در علوم روحی می‌کوشیم به تفهیم برسیم. دیلتای که در سنت «علم فرهنگ» بود، در حمله به کنت که جامعه‌شناسی را علمی متکی بر قانون، تعمیم‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری می‌دانست و معتقد بود جامعه و طبیعت یکی هستند و قوانین علوم طبیعی و روش‌های علوم طبیعی در جامعه صدق می‌کند، بیان کرد که در جامعه نمی‌توان قانون داشت و علم جامعه نمی‌تواند همچون علم طبیعت، دانش قانونی و ضروری ارائه کند. در اینجا این پرسش قرار گرفت که اگر نمی‌توان در جامعه‌شناسی قانون کلی و ضروری داشت و دست به تعمیم‌های کلی به سبک علوم طبیعی زد پس جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند علم تعمیمی باشد؟ (مرادی، ۱۳۹۰).

مسئله دیلتای پایه بحثی شد که نتوکانتی‌های مکتب بادن (ویندل‌باند و ریکرت) و سپس وبر بر آن متمرکز شدند. در نزد نتوکانتی‌های بادن در محدود کردن مفهوم‌سازی در علوم طبیعی، علوم دیگری شکل می‌گیرد که علوم انسانی و به عبارت مورد نظر آنها علوم فرهنگی است. علوم تحت تأثیر ویندل‌باند و ریکرت به علوم تک‌نگارانه و علوم قانون‌شناختی تبدیل شد. علوم تک‌نگارانه دل‌مشغول توضیح و توصیف وقایع انضمامی و منفرد هستند اما علوم قانون‌شناختی علاقه‌ای به کشف معنای رویدادها به مثابه وقایع انضمامی ندارند بلکه به آنها فقط به عنوان نمودارهایی از کارکرد قوانین کلی علاقه‌مندند. در اینجا،

مسئله سرنوشت علوم طرح شد که آیا علوم انسانی که در نزد نئوکانتی‌های بادن از سنخ علوم فرهنگی شناخته شده‌اند، فقط علوم تک‌نگارانه اند یا نه آنها علوم قانون‌مند هستند. در بستر این منازعات وبر کوشید در تنش بین علوم قانون‌مند و علوم تک‌نگارانه پرسشی طرح کند که مفهوم‌سازی در این علوم چگونه ممکن است؟ (وبر، ۱۳۸۵: ۲۰۱؛ فروند، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۷؛ رکز، ۱۹۷۷: ۱۵۵).

در پاسخ به این پرسش بود که وبر ضمن نقد مدل فیزیک-ریاضی و مدل قیاسی-منطقی حاکم بر مکتب اثباتی کنت، کوشید در چارچوب علم فرهنگ، فرم دیگری از جامعه‌شناسی را صورت‌بندی و ممکن کند که هم فردی است و هم تعمیمی. وبر توجه داشت که علوم اجتماعی برای اینکه علم باشد، باید در عین اینکه به پدیده‌های مشخص انضمامی پردازد وجه تعمیمی نیز داشته باشد. تیپ آرمانی ابزار روش‌شناسانه‌ی وبر برای جمع میان وجه فردی و تعمیمی در علوم اجتماعی بود. در زمانه وبر، در دوره‌ای که به دوره نبرد روش‌ها مشهور است، کارل منگر، نماینده اصلی مکتب کلاسیک اقتصاد اتریش، در کتاب بررسی‌هایی درباره روش علوم اجتماعی با ارجاع خاص به اقتصاد سیاسی (۱۸۸۳) در مقابل نمایندگان مکتب تاریخی اقتصاد (اشمولر و سایرین) بحثی درانداخته بود درباره استفاده از تیپ‌های آرمانی انتزاعی به‌عنوان تنها راه معرفت علمی در علوم طبیعی و اقتصاد. منگر هدف علوم اقتصادی اجتماعی را تشکیل قوانین عمومی می‌دانست درحالی‌که هسته روش‌شناختی مکتب تاریخی، انکار امکان قوانین بی‌زمان و به‌طور عام معتبر بود. اعضاء مکتب اقتصاد کلاسیک تحلیل خود را از انسان اقتصادی را به عنوان فرد منزوی آغاز می‌کردند و این انسان فرضی را در موقعیت‌های خاص کمیابی یا در موقعیت‌های تعادلی مختلف بین عرضه و تقاضا قرار می‌دادند و از این سناریوها قوانین عمومی اقتصاد را پی‌ریختند که می‌توانستند با دقت ریاضی بسیاری بیان شوند. از نظر منگر، قوانین دقیق در اقتصاد به لحاظ صورت با قوانین دقیق در علوم طبیعی‌ای چون مکانیک مشابه‌اند. وبر که خود دست‌پرورده مکتب تاریخی بود، کوشید عناصر هر دو مکتب را در بازسازی مکتب تاریخی که در پی‌ریزی بنیان معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مناسب برای کارهای خویش دچار مشکل بود، جذب کند. وی به تأسی از منگر تأکید کرد که جامعه‌شناسان نیز باید از روش تیپ آرمانی اقتصاددانان پیروی کنند اما در مقابل منگر استدلال کرد که تیپ‌های آرمانی اگرچه مفاهیم تعمیم‌یافته است اما در حقیقت، در یک بافت تاریخی جای می‌گیرند (کاهمن، ۱۹۶۵: ۲۶۸؛ لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۸۷؛ کیران، ۲۰۰۴: ۷۱، ۷۶-۷۷؛ ابادری و جعفری کافی‌آبادی، ۱۳۹۶: ۵۰۸-۵۱۱، ۵۲۱؛ عظیمی، ۱۳۹۸: ۹۰).

وبر در صورت‌بندی روش‌شناسی «تیپ آرمانی» از «فرد تاریخی» ریکرت که هم آرمانی و هم‌سنخ گونه است، الهام گرفت (آشتیانی، ۱۳۸۳: ۱۴۴). ریکرت فرد تاریخی را در علم فرهنگ مطرح کرده بود اما بررسی فرد تاریخی در جامعه‌شناسی که در پی تعمیم است، ممکن نبود. وبر با طرح روش‌شناسی تیپ آرمانی تلاش نمود «فرد تاریخی» ریکرت را در دیسپلین جامعه‌شناسی بارور کند. وبر دریافته بود که نظریه مفهوم‌سازی ریکرت به‌اندازه کافی نمی‌تواند ساختار و ماهیت مفاهیم علوم اجتماعی را شرح دهد. مطابق با نظریه مفهوم‌سازی ریکرت، صورت‌بندی «مفاهیم فردی» روش ویژه علوم فرهنگی و صورت‌بندی «مفاهیم عام» روش ویژه علوم طبیعی است، اگرچه در برخی موارد علوم طبیعی هم می‌تواند از مفاهیم فردی و علوم فرهنگی از مفاهیم عام استفاده کند که در حالت دوم، یک علم «طبیعی و اثباتی» درباره زندگی انسانی است. این همان تصدیق علوم ترکیبی نزد ریکرت بود: «روش تاریخی همان‌قدر به قلمرو علوم طبیعی دست‌اندازی و تعدی می‌کند که روش علوم طبیعی به حیطه علوم فرهنگی». مفاهیم فردی به پدیده‌هایی اشاره ندارد که فقط یک مصداق از آنها وجود دارد، بلکه به فردهای تاریخی اشاره دارد؛ اما از نظر وبر، منحصر به فرد بودن، یگانه مبنای ممکن برای مفاهیم مورد‌استفاده دانشمند علوم اجتماعی نیست و دانشمندان و پژوهشگران اجتماعی مرتباً مفاهیمی را به کار می‌گیرند که در چارچوب تعاریف ریکرت نه مفهوم فردی محسوب می‌شوند، نه مفهوم عمومی. در تحقیق اجتماعی برخی مفاهیم را نمی‌توان فردی نامید زیرا به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که طیف وسیعی از پدیده‌ها را تلفیق می‌کنند و در اندیشه تک‌بودگی و بی‌همتایی پدیده‌ها نیستند. همچنین این مفاهیم را عام نیز نمی‌توان در نظر گرفت. وبر مفاهیمی را که نه فردی است و نه عام، «تیپ آرمانی» نامید (جان، ۱۳۸۱: ۵۵-۴۸؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۶؛ حکمن، ۱۳۹۱: ۳۴-۴۵؛ اباذری و جعفری کافی‌آبادی، ۱۳۹۶: ۵۱۵ و ۵۳۰؛ لیندیک، ۱۹۹۲: ۲۸۸).

مطابق با استدلال وبر، محقق اجتماعی در برساخت تیپ آرمانی باید از جنبه‌های گوناگون واقعیت تجرید و انتزاع کند و از این‌رو، همیشه ناچار به‌گزینش است اما در هنگام‌گزینش این چالش ایجاد می‌شود که اگر با مفاهیم بسیار عام کار کند و به جنبه‌های عمومی و مشترک پدیده‌ها نظر کند، مثلاً صفات مشترک همه صورت‌های سرمایه‌داری و پروتستانیسم را استخراج نماید، احتمالاً اختصاصی‌ترین جنبه‌های مورد بررسی مان را نادیده بگیرد و جنبه‌های منفرد و خاص این پدیده را تهی سازد. از طرفی، محقق

اجتماعی وقتی به مفهوم‌پردازی‌های خاص و جزئی مرسوم مورخان متوسل شود و پدیده مورد بحث را در جزئیت و خاص‌بودگی آن ببیند، دیگر مجالی برای مقایسه پدیده‌های مرتبط باقی نمی‌ماند. وبر تلاش می‌کند با استفاده از تیپ آرمانی این دو جنبه متضاد را آشتی دهد؛ فهم امر منحصربه‌فرد تاریخی و تبیین تعمیمی امور تکرارشونده اجتماعی (روزنبرگ، ۲۰۱۶: ۹۰؛ جان، ۱۳۸۱: ۴۸-۵۵؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۶؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۳۴-۴۵، ۵۸-۵۹؛ عظیمی، ۱۳۹۸: ۷۸-۸۳).

۳. مفاهیم علوم اجتماعی از سنخ مفاهیم و قوانین کلی و فرا تاریخی علوم طبیعی نیست در هیافت وبر، مفاهیم علوم اجتماعی از سنخ مفاهیم و قوانین کلی علوم طبیعی نیست. مفهوم مسیحیت، بوروکراسی و قشربندی اجتماعی متفاوت از مفهوم وزن، اتم و انرژی است (آلبرو، ۱۹۹۰: ۱۵۳؛ لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۸۹). وبر با طرح روش تیپ آرمانی تلاش کرد از درک علوم طبیعی که پدیده‌ها را در قالب ابزارهای ریاضی و مدل قانونی صورت‌بندی می‌کردند، بیرون آید چراکه وی نمی‌خواست به منطق مفهوم‌سازی در علوم طبیعی که واجد گونه‌ای دقت ریاضی و تعمیم‌پذیری قانون‌وار است، تن دهد. علوم طبیعی امور خاص را مثال‌هایی از قوانین عام می‌پندارد درحالی‌که علوم اجتماعی، موارد خاص را به‌عنوان فردیت‌هایی می‌بیند که یگانه اما مهم هستند (دریسدل، ۱۹۹۶ الف: ۷۶). طبق تعریف وبر، قانون در علوم طبیعی، معرفت مطلقاً عینی به کل واقعیت است که در قالب یک دستگاه مفهومی انتزاعی صوری درآمده و می‌کوشد اعتبار متافیزیکی و شکل ریاضی داشته باشد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۳۴). در علوم اجتماعی طبیعت‌گرا که آرمان شکل‌گیری «علم طبیعی جامعه» را جستجو می‌کند، فعالیت علمی جز کشف قانون‌های رخداد، هیچ معنای قابل‌تصور دیگری ندارد و فقط جنبه‌هایی از پدیده‌ها که می‌تواند به‌صورت «قانون» درآید، مهم و اصلی محسوب می‌شود و رخدادهای انضمامی منفرد فقط به منزله «گونه‌ای» یا نمود مجسمی از قوانین در نظر گرفته می‌شود. دیدگاه طبیعت‌گرا والاترین هدف علم را دستیابی به قوانین برمی‌شمارد و فرمول‌بندی قوانین جایگزین معرفت تاریخی به واقعیت می‌شود. در این دیدگاه، فرمول‌بندی قوانین یگانه شکل دقیق و قطعی معرفت و تنها راه دسترسی به وقایعی تلقی می‌شود که مستقیماً مشاهده نمی‌شوند و از این‌رو، در تحلیل پدیده‌های حیات اقتصادی و اجتماعی، برساختن دستگاهی از گزاره‌های انتزاعی و کاملاً صوری که شبیه گزاره‌های علوم دقیق طبیعی باشند، به‌عنوان تنها راه تحلیل و غلبه

فکری بر پیچیدگی زندگی اجتماعی معرفی می‌شود. مطابق با استدلال وبر، در علوم فرهنگی-تاریخی، وقتی فردیت یک پدیده مورد توجه است، دیگر علیت به معنای قوانین نیست بلکه به معنای مناسبات علی انضمامی است و از این‌رو، در این علوم، مسئله این نیست که چگونه یک رخداد به‌منزله نماینده یک مقوله عام و کلی تحت آن مقوله درآید بلکه مسئله تبیین این رخداد به‌منزله پیامد یک منظومه^۱ علی است (همان، ۱۲۵). وبر در نقد پارادایم علوم اجتماعی طبیعت‌گرایانه کوشید تیپ آرمانی را به‌گونه‌ای صورت‌بندی کند که بتواند نخست از «امر ضروری» بیرون آید تا فضایی برای کنش آزاد و احتمال فراهم کند و دوم اینکه میان قانون که افزون بر امر ضروری، همواره با امر عام و کلی معنا می‌یابد با امر خاص و تکنیه نسبتی برقرار کند. وی با طرح مقوله‌های «امکان عینی و علیت کافی» تلاش نمود مقوله «حداکثر احتمال» را جایگزین مقوله ضرورت مندرج در قانون کند و در عین حال به حدی از تعمیم هم‌دست یابد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۶-۱۳۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۲). از نظر وبر، «آنچه مرسوم به قوانین اقتصادی است هرگز به معنای دقیق‌تر و محدودتر قانون در علوم طبیعی نیست بلکه فقط حاکی از قواعدی است که روابط علی کافی^۲ را بازگو می‌کند و به مقوله امکان عینی مربوط می‌شود» (همان، ۱۲۶). تیپ آرمانی برساخته‌ای است که با آن، مقوله امکان عینی را بکار می‌گیریم برای اینکه روابط و مناسباتی را بسازیم که تخیل ما امکان عینی آنها را می‌پذیرد و کافی به نظر می‌آیند (همان، ۱۴۳).

وبر همچون کارل منگر، میان دو نوع نظم‌های قانون‌نگر و تعمیمی تمایز می‌گذاشت؛ میان «قوانین دقیق» جهان اتوپایی و «قواعد» جهان واقعی یا قواعد تجربی استقرایی^۳. وبر با وجود استقبال از تعیین قوانین دقیق در علوم فرهنگی، مثل قوانینی که مارژینالیست‌ها طرح می‌کردند، بر این نکته تأکید می‌کرد که چنین قوانینی بیشتر به اتوپیهایی تعلق دارند که نظریه‌پردازان ساخته‌اند نه جهان انضمامی واقعی. قوانین دقیق اتوپیهایی تاریخی فقط به‌ضرورت منطقی دست می‌یابند حال آنکه قوانین دقیق جهان فیزیکی به‌ضرورت طبیعی می‌رسند، اما این تفاوت هستی‌شناختی اهمیت چندانی برای وبر نداشت. زیرا او قوانین را به عنوان گزاره‌هایی درباره جهان در نظر می‌گرفت که صرف‌نظر از آنکه به

1. constellation

2. adequate

۳. تمایز منگر و وبر در تمایز کانت میان «قانون» که از کلیت راستین و ضرورت برخوردار است و «قاعده» که واجد کلیت نسبی است، ریشه دارد (کانت، ۱۳۸۷: ۶۶-۶۵ و ۷۹).

جهان فرهنگی دلالت داشته باشند یا طبیعی، شکل واحدی دارند. وبر نوع دیگر نظم‌هایی را که در جهان تاریخی واقعی ظاهر می‌شوند «قواعد تجربی» یا «قواعد تجربه» یا «قواعد رخدادها» می‌نامید. آنها به معنای دقیق کلمه شبیه به قوانین تجربی‌ای هستند که به صورت استقرایی ثابت شده‌اند. در حالی که منگر قوانین دقیق حیات اقتصادی را با قوانین علوم طبیعی یکی در نظر می‌گرفت، وبر بر این امر تأکید داشت که قوانین دقیق را فقط می‌توان در تیپ‌های آرمانی یافت (اباذری و جعفری کافی آبادی، ۱۳۹۶: ۵۲۷-۵۲۸ و ۵۳۴).

بر پایه این بنیادهای نظری وبر کوشید تا ساختار مفاهیم مارکس و مفاهیم علم اقتصاد را در روش‌شناسی تیپ آرمانی خود بازسازی و بارور کند. وبر آن‌گونه درکی را که می‌خواست علم اقتصاد را در بستر قوانین اقتصادی تعریف کند و از قوانین اقتصادی ضرورت را بیرون بکشد مورد نقد قرار می‌دهد و بیان می‌کند که نظریه‌های انتزاعی علم اقتصاد یا نظریه‌ی توالی تحولات اجتماعی و اقتصادی مارکس که از آنها تحت عنوان «قوانین اقتصاد» و «قوانین مارکس» یاد می‌شود؛ فقط تیپ آرمانی‌اند و شأن فرضیه‌ای دارند (مومسن، ۱۹۹۸: ۱۲۳؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۵۸ و ۱۵۹). به بیان دیگر، تیپ‌های آرمانی «بیشتر نوعی گرایش را نشان می‌دهند نه قوانینی سخت و خلل‌ناپذیر را» (موزلیس، ۱۳۹۷: ۴۸).

بر اساس دیدگاه وبر، تیپ آرمانی در علوم اجتماعی به چند دلیل از سنخ مفاهیم و قوانین عام در علوم طبیعی و علوم ریاضی نیست^۱. نخست اینکه تیپ آرمانی زمانی به کار می‌رود که موضوع تبیین، موجودات جاندار یا نیروهای واجد ذهنیت و معنا باشند، در غیر این صورت، تیپ‌های آرمانی آن موقعیت محکم یا کاربردپذیری را ندارد. در تیپ آرمانی، باید کنشگرانی باشند که جهت‌گیری معناداری را نسبت به جهان اتخاذ و انتخاب

۱. در اینجا نباید شباهت تیپ‌های آرمانی و ساختار ایدئال مفاهیم در علوم طبیعی و علوم ریاضی را از نظر دور داشت، چنانچه فیلسوفی نظیر کارل همپل، بر این باور است که تیپ آرمانی با مفاهیمی که در علوم طبیعی استفاده می‌شود، تفاوتی ندارد (سوئدبرگ و آگولا، ۲۰۱۶: ۱۵۷). در نگاه کانتی وبر نیز علوم طبیعی-ریاضی، مدل‌های نظری موقعیت‌های ایده‌آلیزه‌شده را ترسیم می‌کنند مثل موقعیت خالص کامل و فرضی یا سطح بدون اصطکاک در واکنش‌های فیزیکی (وبر، ۱۳۹۷: ب، ۴۶). وبر در رؤس کلی سخنرانی‌ها درباره اقتصاد («نظری») عمومی (۱۸۹۸) در تحلیل ساختار علم اقتصاد نظری ناب می‌گوید که در این علوم، «استدلال بر اساس یک انسان غیرواقعی انجام می‌گیرد، مشابه یک ایده‌آل ریاضی». به این معنا که در علم اقتصاد نیز مشابه مفاهیم ریاضی به انسان ویژگی‌های خاصی نسبت داده می‌شود که عملاً یا وجود ندارند یا به‌طور ناقص وجود دارند (سوئدبرگ، ۱۳۹۷: ۳۶۲).

2. Sinn= meaning

کرده باشند. از نظر وبر، فهم معنا، موضوع بنیادین علوم اجتماعی است. اما فهم معنای ساده‌ترین کنش یا یک پدیده فرهنگی فقط با استفاده از مفاهیم تیپ آرمانی که بدون ابهام و با دقت تعریف و ساخته شده‌اند، میسر است (کرایب، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۶؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۲ و ۱۴۴؛ وبر، ۱۳۹۷ ب: ۲۵ و ۲۶؛ آرونویچ، ۲۰۱۲: ۳۶۰؛ آگولا و سوندربرگ، ۲۰۱۶: ۱۵۶).

دومین وجه افتراق تیپ‌های آرمانی و مفاهیم علوم طبیعی مربوط به تحول مستمر مفاهیم در علوم اجتماعی است. از نظر وبر، علوم اجتماعی و فرهنگی از خلال بازسازی مداوم مفاهیم همواره از موهبت جوانی جاودان برخوردار است چرا که مفاهیم متعلق به علوم فرهنگی همپای فرهنگ و مفهوم‌پردازی‌های کنشگران از زندگی اجتماعی تغییر می‌کنند. با ظهور مسائل فرهنگی و دیدگاه‌های فرهنگی جدید، مفهوم‌سازی همواره نو به نو می‌شود و بدین گونه، پیشرفت‌های بزرگ در علوم اجتماعی در لباس خلق مفهوم‌سازی و نقد مفهوم‌سازی جلوه‌گر می‌شود (هکمن، ۱۳۹۱: ۵۵، وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۱). از نظر وبر، هدف مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی، برساختن دستگاه بسته‌ای از مفاهیم که واقعیت به صورت طبقه‌بندی‌های همیشه و همه‌جا معتبر درون آن جای گیرد و دوباره از آن استنتاج شود، نیست بلکه هدف نهایی علوم اجتماعی، شناخت معنای فرهنگی وقایع و الگوهای انضمامی تاریخی است و مفهوم‌سازی و نقد برساخته‌های مفهومی در خدمت این هدف‌اند (وبر، ۱۳۸۵: ۱۳۳ و ۱۷۰).

وبر می‌دانست جامعه‌شناسان درباره مفاهیم دولت، طبقه، سیاست، سلطه، کنش و امثال اینها با چالش بزرگی روبه‌رو هستند زیرا محتوای این مفاهیم بر حسب زمان و مکان متغیر است. برای مثال، آنچه تحت عنوان کالوینیسیم در قرن هفدهم فهمیده می‌شود، با آنچه اکنون در زمان کنونی از این مفهوم فهمیده می‌شود، دقیقاً تطبیق نمی‌کند. از این‌رو، جا دارد که هر بار تصریح شود کدام معنای مفاهیم موردنظر است. چه در غیر این صورت، بیم آن می‌رود که تحلیل در پرده ابهام قرار گیرد و به نتایج سست منتهی شود. «نظر به اینکه محتوای مفاهیم تاریخی لزوماً متغیر است، ناگزیر هر بار باید آنها را با دقت تدوین کرد. هر آینه مراعات یک نکته لازم است: خصلت نمونه مثالی بودن آنها به وقت استفاده مدنظر باشد و نمونه مثالی و تاریخ با هم اشتباه نشود. حال که به دلیل تغییر اجتناب‌ناپذیر انگاره‌های ارزشی راهنما، مفاهیم تاریخی قطعی نمی‌توان داشت که به عنوان هدف نهایی و عام دانش، درخور ملاحظه باشند، پس ناگزیر باید مفاهیم دقیق

و صریح برای دیدگاه منفردی که راهنمای تحقیق است، ساخت و حدود اعتبار آنها را پیوسته به روشنی مدنظر داشت» (وبر، به نقل از فروند، ۱۳۸۳: ۶۳).

سوم اینکه، برساختن تیپ‌های آرمانی هدف نیست، بلکه وسیله است. بر اساس معرفت‌شناسی کانتی وبر، مفاهیم (در علوم طبیعی و علوم اجتماعی) انتهای راه نیستند بلکه صرفاً وسیله «ایجاد نظم تحلیلی در واقعیت تجربی» هستند؛ در علوم اجتماعی مفاهیم ابزاری هستند تا بتوان «به درهم‌ریختگی واقعیت‌هایی که آنها را عرصه محصور در علایق خود کشانده‌ایم، نظمی ببخشیم». به عبارت دیگر، در علوم اجتماعی مفاهیم ابزاری برای نیل به هدف «درک پدیده‌هایی هستند که از نقطه‌نظرهای منفرد و معینی اهمیت دارند» (همان، ۱۶۱ و ۱۶۴). اینجا پرسشی طرح می‌شود که در عبارت وبر، منشأ اهمیت درک و تفهیم پدیده از کجا می‌آید؟ آیا هدف علوم اجتماعی تنها «درک» پدیده‌ها است یا اینکه این درک نیز تحت غایت و هدف نهایی است که ما پدیده‌ها را می‌خواهیم بشناسیم؟ از نظر وبر، تحلیل‌گر اجتماعی به درک و تفهیم پدیده‌ای دست می‌زند که از نظر ارزش‌ها و آرمان‌های محقق و عصر یا موضوع پژوهش او واجد اهمیت فرهنگی و دلالت فرهنگی است.

چهارمین تفاوت تیپ‌های آرمانی و مفاهیم علوم طبیعی، به نقش ارزش‌های فرهنگی در ساخت مفاهیم تیپ آرمانی مربوط می‌شود. وبر همسو با کتاب محدودیت‌های مفهوم‌سازی در علوم طبیعی ریکرت به این آگاهی رسیده بود که منطق مفهوم‌سازی در علوم اجتماعی متفاوت از منطق مفهوم‌سازی در علوم طبیعی است، چه علوم طبیعی می‌کوشد مفاهیم را بدون رابطه با ارزش و «احساسات» صورت‌بندی و سازمان‌دهی کند و پدیده را در نسبت با «مفاهیم عام» تبیین می‌کند اما در علوم اجتماعی، بیش از هر چیز «ربط ارزشی» یا «احساس» و «ترجیحات» ارزشی است که سازوکار مفهوم‌سازی تیپ آرمانی را در پدیده تاریخی اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهد (وبر، ۱۳۸۵: ۲۲۱-۲۲۲).

تفاوت پنجم اینکه در علوم طبیعی، کوچک‌ترین انحراف میان داده‌ها و نظریه منجر به اسقاط شدن نظریه می‌گردد اما تیپ آرمانی اگر واقعیت تجربی با آن مطابقت نداشته باشد ساقط نمی‌شود بلکه برعکس، دلیل مفید بودن تیپ‌های آرمانی همین عدم تطابق است (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۰ و ۱۴۱؛ صدری، ۱۳۸۶: ۱۸۶ و ۱۸۹).

«یک قانون طبیعی» مفروض که به‌طور قطع در یک مورد خاص رد شود، بی‌چون و چرا به عنوان یک فرضیه فرومی‌باشد. در مقابل، ساخت‌های تیپ آرمانی علم اقتصاد- اگر به درستی فهمیده شود- هیچ تظاهری به داشتن اعتبار عام ندارند. در حالی که یک «قانون طبیعی» می‌باید ادعا کند که به‌طور عام اعتبار دارد، در غیر این صورت معنای خود را از دست می‌دهد (به نقل از صدری، ۱۳۸۶: ۴۴).

۴. تیپ آرمانی از چشم‌انداز علائق فرهنگی خاص برساخته می‌شود

تا به اینجا به تفاوت مفهوم‌سازی تیپ آرمانی با مفاهیم و قوانین عام در علوم طبیعی پرداختیم. اکنون می‌خواهیم این گزاره را مستدل سازیم که تیپ آرمانی الگویی مفهومی است که از چشم‌انداز علائق فرهنگی خاص برساخته می‌شود. در علوم اجتماعی مفهوم‌سازی به نحوه طرح مسائل بستگی دارد و آن نیز «بنا به محتوای فرهنگ، تنوع می‌یابد» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۷۰). محتوای تیپ آرمانی از محتوای یک فرهنگ خاص نشئت می‌گیرد (برگر، به نقل از لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۹۱). وبر، به تأسی از ریکرت و زیمل، علوم را به «علوم واقعیت انضمامی»^۱ و «علوم مربوط به صورت‌بندی قوانین» تقسیم می‌کند. هدف علوم نخست، تبیین و فهم وقایع به‌مثابه رویدادهایی انضمامی در جهان است اما علوم دسته دوم وقایع انضمامی را ابزاری اکتشافی می‌داند که در صورت‌بندی قوانین کلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. از نظر وبر، علوم اجتماعی- فرهنگی از سنخ علوم واقعیت انضمامی است و در این علوم، نمی‌توان تمامیت واقعیت اجتماعی را بازتولید کرد و دانشمند اجتماعی به ناگزیر به معیاری برای انتخاب و تحدید موضوع مورد بررسی نیاز دارد. از این‌رو، در علوم اجتماعی هیچ تحلیل مطلقاً عینی از پدیده‌های اجتماعی، مستقل از «چشم‌اندازهای یک‌جانبه» خاص وجود ندارد (وبر، ۱۳۸۵: ۸۵-۱۷۱؛ در یسدل، ۱۹۹۶ الف: ۷۶؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۲۰۰-۲۰۲).

وبر این گفته نیچه را پذیرفته بود که شناخت همیشه شناخت از دیدگاهی خاص است. پیامد منظر‌گرایی نیچه برای وبر این بود که تمام مفاهیم و گزاره‌های علوم اجتماعی محصول پیش‌فرض‌های خاص دانشمندانند. وبر برای آنکه تلاش کند این پیش‌فرض‌ها را به لحاظ علمی نظام‌مند کند، تیپ آرمانی را به‌مثابه دستگاه مفهومی‌گزینشی از واقعیت

صورت‌بندی کرد (ترنر ۱۳۸۶: ۳۰ و ۳۱). بر اساس روش تیپ آرمانی، شناخت واقعیت فرهنگی فقط با داشتن «دیدگاه‌های خاص میسر است و «دیدگاه» راهنما همواره برای برساختن انگاره‌های مفهومی مورد استفاده در پژوهش، اهمیت زیادی دارد. در حقیقت، مورخ و دست‌اندرکاران پژوهش‌های اجتماعی باید بدانند چگونه از یک «دیدگاه» معین، رخدادهای دنیای واقعی را به «ارزش‌های جهان‌شول» ربط دهند و مناسباتی را که برای ما معنایی دارند دست‌چین کنند تا بتوانند عناصر مهم را از غیر مهم تمییز دهند؛ اما از آنجا که «دیدگاه‌هایی» که بر اساس آنها پدیده‌های فرهنگی می‌توانند معنادار شوند بسیار گوناگون هستند، معیارهای گوناگونی نیز می‌توانند در انتخاب خصلت‌های سازنده تصویر تیپ آرمانی یک فرهنگ خاص، به کار روند؛ «دیدگاه‌هایی» که معطوف به «ارزش‌ها» هستند و از روزه آنها به موضوعات فرهنگی می‌نگریم و نیز از رهگذر همان‌هاست که این موضوعات پیوسته در حال تغییر می‌باشند. از نظر وبر، این‌گونه مشروط بودن به «ارزش‌های ذهنی» با آن دسته از علوم طبیعی که مکانیک را الگوی کار خود قرار می‌دهند، کاملاً بیگانه است و این درواقع، تقابل متمایزکننده علوم تاریخی و طبیعی است (وبر، ۱۳۸۵: ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۳ و ۲۳۴).

از نظر وبر، تیپ آرمانی برخلاف مفاهیم طبقه‌ای^۱، «خصوصیت منفرد، یگانه، مهم و معنادار پدیده‌های فرهنگی» را نشان می‌دهد نه «خصوصیت ناظر به طبقه یا حد وسط» پدیده‌ها را. به بیان دیگر، در تشکیل مفاهیم تیپ آرمانی، فراوانی آماری یک عنصر یا خصلت مشترک و عام پدیده‌ها اهمیت کمتری دارد تا خصوصیت ویژه و اصیلی که فردیت و یکتائی یک پدیده را از یک دیدگاه معین نشان می‌دهد. عمده مفاهیم علوم اجتماعی مانند دموکراسی، سرمایه‌داری، دموکراسی، دیوانسالاری، حاکمیت، یا مفهوم بنگاه، عرضه بازار و تقاضای بازار در علم اقتصاد، از سنخ گونه‌های آرمانی است نه از سنخ مفاهیم طبقه‌بندی‌کننده. بر اساس استدلال وبر، وقتی که ما طبقه‌بندی‌هایی از فعالیت‌های ساده ارائه می‌کنیم یا هر چه بیشتر به طبقه‌بندی ساده رخدادهایی پردازیم که در واقعیت به صورت پدیده‌های انبوه دیده می‌شوند از مفاهیم طبقه‌ای استفاده می‌کنیم، اما زمانی که به الگوهای تاریخی پیچیده‌تر می‌پردازیم که معانی فرهنگی معینی را حمل می‌کنند و از

«معنی و دلالت فرهنگی» برخوردارند، مفاهیم ما خصلت ایدئال گونه پیدا می‌کند. برای مثال، مفهوم «مبادله» یک مفهوم ساده طبقه‌بندی کننده ناظر به خصایص مشترک بسیار از پدیده‌های تجربی است، اما اگر این مفهوم را مثلاً به مفهوم «فایده‌نهایی» مربوط کنیم و مفهوم «مبادله اقتصادی» را به‌عنوان رخداد اقتصادی عقلانی بازسازی کنیم، آنگاه این مفهوم حاوی ارزیابی‌هایی درباره شرایط «نوعی» مبادله خواهد شد. در این صورت، این مفهوم خصوصیت ناظر به تیپ می‌یابد و به معنای منطقی کلمه، تیپ آرمانی می‌شود یعنی از واقعیت تجربی فاصله می‌گیرد و فقط می‌تواند با آن مقایسه شود (جان، ۱۳۸۱: ۵۵؛ آشتیانی، ۱۳۸۳: ۱۴۸ و ۱۵۱؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۵۴-۱۵۷؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۴۰-۳۵). البته از خود مفاهیم به سادگی نمی‌توان دریافت که از کدام نوع هستند، این موضوع تا حدودی بستگی دارد به اینکه مفاهیم چگونه به‌کاربرده شوند. برای مثال، به نظر مایکل

۵۱

رووت، مفهوم نظرسنجی آن‌گونه که افکار عمومی در آن سنجیده شده است یک مفهوم طبقه‌بندی کننده نیست بلکه یک تیپ آرمانی است چرا که مفاهیم مطرح در نظرسنجی‌ها که مورد استفاده سیاست‌گذاری‌های عمومی است، از چشم‌انداز آرمانی معینی برساخته و اندازه‌گیری شده‌اند و لذا صدای حقیقی مردم نیستند (رووت، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

تیپ‌های آرمانی دربرگیرنده هیچ طبقه‌ای از افراد واقعی نیستند و واقعیت را توصیف نمی‌کنند بلکه یک مفهوم حدی^۱ آرمانی‌اند که وضعیت یا کنش مشخصی با آن مقایسه و بررسی می‌شود. تیپ‌های آرمانی طرح‌هایی نیستند که یک وضعیت یا کنش مشخص را در حکم نمونه تحت آن طبقه‌بندی کنیم، بلکه فقط معیار یا سازه‌ای آرمانی ارائه می‌دهند که واقعیت‌ها را می‌توان با آن مقایسه و تفهم کرد. تیپ‌های آرمانی توسط خصلت‌هایی تعریف می‌شوند که هیچ فرد یا گروه واقعی، واجد تمام آنها نیست. ممکن است افراد یا موضوعاتی برخی از خصلت‌هایی را که تشکیل‌دهنده تیپ آرمانی هستند داشته باشند اما هیچ فرد یا گروهی واجد همه آن خصوصیات نیست. یک مفهوم طبقه‌بندی این قابلیت را دارد که بر اساس داده‌ها، صادق باشد. اما تیپ آرمانی نمی‌تواند این‌گونه باشد، زیرا تیپ آرمانی ارائه‌دهنده توصیفی که می‌تواند با داده‌ها تناسب داشته باشد نیست بلکه معیار و چارچوب معنایی را مطرح می‌کند که داده‌ها بر اساس آن سنجیده می‌شوند. یک فرد را می‌توان با یک تیپ آرمانی مقایسه کرد، اما یک فرد نمی‌تواند مصداقی از تیپ آرمانی

باشد. تیپ‌های آرمانی از این جهات، با مفاهیم طبقه‌بندی معمولی متفاوت‌اند^۱ (وبر، ۱۳۸۵: ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۴۴؛ روت، ۱۳۸۹: ۹۶، ۹۷).

تیپ‌های آرمانی برخلاف مفاهیم طبقه‌بندی کننده ساده (و برخلاف مفاهیم علوم طبیعی) از منطبق «تشکل مفاهیم تاریخی» پیروی می‌کند. مفهوم تاریخی واقعیت تاریخی را نه در قالب مفاهیم کلی بلکه در قالب مفهوم تکوینی یا مفهوم تاریخی مفهوم‌پردازی می‌کند: «تیپ آرمانی، کوششی برای تحلیل هیئت‌های منحصر به فرد تاریخی و مؤلفه‌های منفرد آنها با استفاده از مفاهیم تکوینی^۲ است» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۵)؛ اما مفهوم تکوینی و تاریخی چگونه مفهومی است؟ بر اساس سنجش خرد ناب کانت، مفاهیم دو گونه‌اند: مفاهیم تجربی و مفاهیم ناب. آیا مفاهیم علوم اجتماعی مفاهیم ناب‌اند؟ می‌توان گفت برای دانشمند علوم اجتماعی مفاهیم ناب وجود ندارند بلکه در بستر تاریخ و اجتماع است که مفاهیم شکل می‌گیرد. وبر در کتاب *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری* و مقاله *عینیت برای مفاهیمی که از دل تاریخ و ارزش‌های جامعه تکوین یافته است* و به «معناهای فرهنگی» یک پدیده اشاره دارد، اصطلاح مفهوم تکوینی و گاهی مفهوم تاریخی را به‌کار می‌برد. وبر در *فراز روش شناسانه/اخلاق پروتستانی* بیان می‌کند که دیگر نمی‌خواهد مطابق با آموزه تعریف، بررسی پدیده‌های اجتماعی را با قاعده جنس قریب و فصل قریب آغاز کند بلکه می‌خواهد از آموزه تعریف بیرون آید و محتوای یک مفهوم تاریخی را تعریف تکوینی کند و از این‌رو در آغاز به تعریف نمی‌رسد بلکه در پایان

۱. بر اساس کتاب روان‌شناسی عمومی کارل یاسپرس، فیلسوف آلمانی و از دوستان نزدیک وبر، یک مفهوم طبقه‌بندی کننده نظیر مفهوم فلج عمومی یا بیماری دیابت تعریف روشنی دارد و قرار گرفتن یک مورد درون این تیپ، تشخیص قطعی را سبب می‌شود. یک فرد یا به این طبقه تعلق دارد یا ندارد یعنی یک بیمار یا دچار فلج عمومی است یا نیست. بین تیپ عمومی و سایر تیپ‌ها نیز مرز واقعی وجود دارد، مثلاً بین فلج عمومی و بیماری‌های مغزی دیگر. تیپ‌های عمومی باعث طبقه‌بندی می‌شود و مستلزم تعداد زیادی مورد است تا بتوان میانگین ساخت. در حالی که برای ساخت تیپ آرمانی تجربه یک یا دو فرد کافی است. بیماری هیستریک یک تیپ آرمانی از شخصیت هیستریک است که موردهای فردی با آن سنجیده می‌شوند نه اینکه موردها طبقه‌بندی شوند بلکه موردهای متفاوت با تیپ آرمانی بر ساخته شده، در قالب‌های عاری از بیماری، نزدیک، نسبتاً و حداقل قرار می‌گیرند. تیپ‌های آرمانی هر چقدر هم با دقت تعریف شوند باز هم مرز بین آنها سیال است. ممکن است عناصری از چندین تیپ شخصیتی در فرد باشد یا ممکن است نیاز باشد که هر فرد خود را در برابر چندین تیپ آرمانی بسنجد تا همه امکان‌ها را برآورد کرده باشد (واکر، ۲۰۱۴: ۳۲۲-۳۲۴).

به تعریف می‌رسد^۱. آموزه تعریف بنا بر سنت تاریخ خود همواره می‌کوشد نخست تعریفی از پدیده ارائه کند که این پدیده شامل آن مواردی باشد که در نظر گرفته است و شامل مواردی باشد که آن پدیده را به آن راهی نیست. به عبارتی، تعریف همواره باید جامع و مانع باشد، اما تیپ آرمانی نمی‌تواند جامع و مانع باشد. بلکه مجموعه درهم‌بافته‌ای از عناصر به‌هم‌پیوسته است که محقق اجتماعی آن را از نظر معنای فرهنگی‌اش در یک کل مفهومی، از یک دیدگاه معین متحد و یکپارچه می‌کند. آنچه گفتیم در فراز روش شناسانه اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری و بر یکجا آمده است:

«اما چون مضمون این مفهوم تاریخی {تأکید از ما} بر پدیده‌ای دلالت می‌کند که به لحاظ خصلت یگانه و منحصر به فرد خویش حائز اهمیت است، آن را طبق قاعده «جنس قریب و فصل قریب» (ذاتی) نمی‌توان تعریف نمود، بلکه باید آن را تدریجاً از اجزای منفردی که یک‌به‌یک از واقعیت تاریخی استخراج می‌شوند بنا کرد. از این‌رو، مفهوم نهایی مورد نظر فقط می‌تواند در پایان پژوهش و نه در آغاز آن پدیدار گردد. به عبارت دیگر، فقط در طول گفت‌وگوست که ثمره اصلی بحث یعنی بهترین تعریف آنچه ما از «روح» سرمایه‌داری می‌فهمیم - بهترین تعریف از زاویه دیدگاه‌های مورد نظر ما - پدیدار خواهد شد. در عین حال، این دیدگاه‌ها (که بعداً از آنان سخن خواهیم گفت) به هیچ‌وجه یگانه دیدگاه‌های ممکن برای تحلیل پدیده‌های تاریخی مورد مطالعه ما نیستند. سایر دیدگاه‌ها در بررسی این پدیده‌ها، همان‌طور که در بررسی هر پدیده تاریخی دیگر، خصوصیت‌های دیگری را به‌عنوان خصوصیات «ذاتی» عرضه می‌کنند. در نتیجه، به هیچ‌وجه لازم و ضروری نیست «روح» سرمایه‌داری را فقط به همان معنایی که منظور اصلی این تحقیق است فهمیم. سرشت «تشکل مفاهیم تاریخی» {تأکید از ما} اقتضا می‌کند که واقعیت تاریخی را از نظر اهداف روش‌شناسی نه در قالب مفاهیم نوعی (کلی)؛ بلکه در قالب مجموعه‌های مشخص تکوینی {تأکید از ما} از همبستگی‌هایی که ناگزیر خصلتی یگانه و منحصر به فرد دارند دربرگیرند» (وبر، ۱۳۹۷ الف: ۵۱-۵۲).

۱. به نحوی مشابه وبر تحقیقات خود در جامعه‌شناسی دین را با آموزه تکوین و نقد آموزه تعریف آغاز می‌کند: «تعریف «دین» و اینکه بگوییم دین چه چیزی است، در آغاز چنین اثری امکان‌ناپذیر است. به دست دادن تعریف، اگر هم امکان‌پذیر باشد، تنها در پایان هر بررسی امکان‌پذیر است» (وبر، ۱۳۹۷ ج: ۷۳).

وبر در مقاله عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی، استدلال می‌کند که «تعریف کردن» اصطلاحات تاریخی سرمایه‌داری، فردگرایی، امپریالیسم، سوداگری، قرارداد و امثالهم، بر اساس الگوی جنس قریب و فصل بعید کاری عبث است، چون تحلیل توصیفی این مفاهیم و تجزیه آنها به اجزایش یا اصلاً عملی نیست و تصور آن فقط در وهم می‌گنجد یا در صورت انجام این توصیف، این سؤال پیش می‌آید که کدام یک از این اجزا باید اساسی و مهم تلقی شوند. تنها راهی که باقی می‌ماند این است که این مفاهیم را فقط به صورت تیپ آرمانی در نظر بگیریم. برای مثال، اگر بخواهیم مفهوم «فرقه» را به صورت تکوینی صورت‌بندی کنیم، به برخی از معناهای مهم فرهنگی که «روحیه فرقه‌ای» برای فرهنگ مدرن داشته است، مراجعه می‌کنیم و در این صورت، برخی از ویژگی‌های مفهوم فرقه جنبه اساسی خواهد یافت. در اینجا، مفهوم فرقه که به صورت تکوینی ساخته شده است، به شکل مفاهیم تیپ آرمانی خواهد بود (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۴۶).

در اینجا اگر سازوکار برساخت تیپ‌های آرمانی را واکاوی کنیم، معلوم می‌شود که چگونه فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی در دو مرحله انتزاع و ترکیب، در برساخت تیپ آرمانی نقش ایفا می‌کند. هر دو مرحله انتزاع و ترکیب در تعریف وبر از تیپ آرمانی آمده است: «تیپ آرمانی حاصل تأکید یک‌جانبه بر یک یا چند دیدگاه است که از طریق ترکیب شمار زیادی از پدیده‌های منفرد گسسته و پخش انضمامی به دست می‌آید که در واقعیت، پراکنده و منفصل و کم و بیش موجود و گاهی ناموجودند که در یک برساخته تحلیلی مفهومی مرتب‌شده‌اند» (وبر ۱۳۸۵: ۱۴۹). عمل انتزاع بر اساس تعریف وبر، به تأکید ذهنی و عمدی بر ویژگی‌های معینی از واقعیت از یک یا چند «دیدگاه» معین و عمل ترکیب به صورت‌بندی عناصر واقعیت در قالب یک سازه فکری منطقی و یکپارچه اشاره دارد (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۰۱ و ۳۰۲؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۲؛ وبر، ۱۳۹۷ الف: ۴۶؛ هکمن، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۹؛ دریسدل، ۱۹۹۶: ۸۴-۸۱؛ زیجرولد ۲۰۰۶: ۳۳۷).

۱-۴. مرحله انتزاع: نقش علائق فرهنگی در ساخت تیپ آرمانی

مطابق با استدلال نئوکانتی وبر، تیپ آرمانی حاصل عمل انتزاع است. در عمل انتزاع، بر ویژگی‌های معینی از واقعیت تأکید می‌شود و واقعیات دیگری به‌عنوان عناصر غیرمهم، فرعی یا نامربوط کنار گذاشته می‌شود (هکمن، ۱۳۹۱: ۳۳)؛ اما در مرحله انتزاع، چه چیزی تشخیص عناصر مهم، اصلی و معنادار از عناصر غیر مهم و فرعی را برای محقق

اجتماعی ممکن می‌کند؟ تطابق^۱ با ابژه، ربط ارزشی. تطابق تیپ آرمانی با ابژه به این معنی است که تیپ آرمانی نمی‌تواند متکی بر داده‌ها و فاکت‌های بیرونی نباشد و هر تیپ آرمانی می‌باید برخی از خصلت‌های ویژه، اصلی و معنادار یک پدیده را که «در واقعیت تجربی موجودند»، در خود داشته باشد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۲)؛ مطابقت با ابژه شرط لازم برای ساخت تیپ آرمانی است، اما شرط کافی نیست؛ تیپ آرمانی تنها در صورتی که در ارتباط با ارزش‌ها ساخت یابد، کامل می‌شود (دریسدل، ۱۹۹۶: ۸۴-۸۱). از این رو، وبر از دو روش متمایز اندیشیدن به واقعیت صحبت می‌کند؛ اندیشیدن به واقعیت، «بر اساس قوانین و مفاهیم عام» و اندیشیدن بر اساس «ارزش‌هایی که معنایی بدان می‌دهند و برگزیدن و نظم‌بخشیدن به چنین پدیده‌هایی با توجه به دلالت فرهنگی آنها» (ربط ارزشی). از نظر وبر، قوانین و مفاهیم عام، هر قدر هم که دقیق باشند، ما را به هدف پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی که «فهم یکتایی ویژه واقعیتی است که در آن حرکت می‌کنیم»، نمی‌رساند. از نظر وبر، در علوم اجتماعی و فرهنگی تدوین قانون و مفاهیم عام انتزاعی نوعی، ما را به شناخت پدیده تاریخی که هدف پژوهش‌های اجتماعی است، نمی‌رساند. در این علوم، شناخت امر عام و جهانی به‌خودی‌خود ارزشمند نیست. چون هر چقدر اعتبار و شمول یک مفهوم جامع‌تر باشد بیشتر ما را از غنای واقعیت دور می‌کند، زیرا برای تحت پوشش قرار دادن بیشترین تعداد ممکن از عناصر مشترک، باید تا حد امکان انتزاعی و بنابراین فاقد محتوا شود. مفاهیم هر چه عام‌تر باشند به‌ناچار محتوای کمتر و بنابراین ارزش کمتری برای شناخت واقعیت غیر انتزاعی پدیده‌های تاریخی خواهند داشت (وبر، ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۳۳؛ وبر، ۱۹۵۲: ۸۹-۹۰؛ گودارد، ۱۹۷۳: ۷). بر اساس استدلال نئوکانتی وبر، ذهن انسان محدود است ولی واقعیت نامحدود است و تحلیل درباره واقعیت نامحدود توسط ذهن محدود با این پیش‌فرض ضمنی همراه است که فقط بخش محدودی از این واقعیت مهم است و ارزش شناخته شدن دارد؛ وجوهی که ما به آنها اهمیت فرهنگی می‌دهیم و برای ما معنا دارد (وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۲۵).

«فقط بخش کوچکی از واقعیت انضمامی موجود، رنگ علائق مشروط به ارزش‌های ما را خورده و فقط همین بخش برای ما مهم است، زیرا روابطی را آشکار می‌کند که به دلیل پیوند با ارزش‌ها برای ما اهمیت دارند. فقط به همین دلیل و فقط آنجا که این دلیل مصداق یابد، شناختن خصوصیات منفرد بخش مذکور برای ما ارزشمند خواهند بود» (همان، ۱۲۲).

به این ترتیب، در مرحله انتزاع، در ساخت تیپ آرمانی، عناصر معناداری که به طور منحصربه‌فردی برخی پدیده‌های تاریخی را از برخی دیگر از جهت اهمیت علاقه پژوهشی خاص مورخ متمایز می‌کند، شناسایی و برجسته می‌شوند. برای مثال، وبر بر اساس تأکید بر عناصر متنوعی مثل حسابداری عقلانی، جهت‌گیری بازار و نیروی کار به لحاظ صوری آزاد، تیپ آرمانی «سرمایه‌داری عقلانی مدرن» را از صورت‌های دیگر سرمایه‌داری مثل «سرمایه‌داری غنائم» و «سرمایه‌داری سیاسی» متفاوت می‌کند (روزنبرگ، ۲۰۱۶: ۸۸).

۴-۲. مرحله ترکیب: نقش ایده‌های فرهنگی در ساخت تیپ‌های آرمانی

در مرحله ترکیب، تیپ آرمانی عناصر مختلف و گوناگون واقعیت را بر مبنای معیار «مطابقت با ابژه»، «یکپارچگی وحدت یافته» و «انسجام منطقی» ترکیب می‌کند؛ اما انسجام و یکپارچگی مفاهیم تیپ آرمانی چگونه صورت می‌گیرد؟ از طریق «ایده‌های ارزشی»^۱ (بلا کوریگ، ۱۹۵۵: ۱۵ و ۱۶)؛ ایده‌هایی که به گفته وبر فرهنگ در پرتو آنها دیده می‌شود.

«مفهوم «فرهنگ» یک دوره خاص یا مردم خاصی، مفهوم «مسیحیت»، مفهوم «آلمان» و غیره، مفاهیم ارزشی فردیت‌یافته‌ای هستند که به‌منزله پژوهش تاریخی، یعنی توسط رابطه‌شان با ایده‌های ارزشی، شکل گرفته‌اند» (وبر، ۱۳۸۵: ۲۲۱).

برای اثبات نقش ایده‌های ارزشی در ساخت تیپ آرمانی ناگزیریم به کانت رجوع کنیم، چه وبر به صراحت بیان می‌کند که تیپ آرمانی میراثی است که مبنای آن از کانت به او رسیده است (وبر، ۱۳۸۵: ۱۶۳). وبر توضیح روشن و مفصلی از این میراث ارائه نمی‌دهد. از مطالب و عبارات وبر می‌توان استنباط کرد که وبر از ساختار سه‌گانه معرفت نزد کانت تأثیر پذیرفته است. همان‌طور که کانت بر اهمیت مقوله‌ها و ایده‌های خرد در بازنمایی واقعیت تأکید می‌کند، وبر نیز در نحوه ارتباط علوم اجتماعی با داده‌های تاریخی، مشابه کانت استدلال می‌کند. کانت بیان کرد که اگرچه داده‌ها تحت «پذیرندگی» ذهن توسط حسگانی دریافت می‌شوند، اما ذهن منفعل نیست بلکه از طریق «خودانگیختگی»، داده‌ها را ساماندهی می‌کند. پس داده‌ها از طریق حسگانی دریافت می‌شوند اما ذیل مفاهیم ساماندهی می‌شوند. بر اساس نظریه معرفت کانت، حس‌های ما فقط جریانی از تأثرات از هم‌گسسته را موجب می‌شوند اما ابژه‌ها یعنی مجموع این کل تأثرات، پدیدار هستند؛

اما پدیدار بی‌نظم یا آشوبناک نیست بلکه منظم و یکپارچه است و یکپارچگی پدیدار از مقوله‌های دوازده‌گانه فاهمه (نظیر یگانگی، علیت، امکان) و ایده‌های خرد ناشی می‌شود (کانت، ۱۳۸۷، ۹۹؛ آلبرو، ۱۹۹۰: ۳۲ و ۳۳).

اما ایده و ایدئال نزد کانت به چه معناست؟ ایده‌ها و ایدئال اگر از منظر دستگاه کانتی نظاره شوند حاصل قوه «خرد» هستند نه قوه «فهم». ایدئال در نگاه افلاطونی کانت امری نیست که از دل تجربه بیرون آید، بلکه خرد واجد آن چنان ظرفیتی است که نخست ایده می‌سازد آنگاه از ایده، ایدئال استنتاج می‌کند که آن ایده را تعیین بخشد. تفاوت ایده با ایدئال در آن است که ایده، قاعده به دست می‌دهد اما ایدئال نمونه‌ای است برای تعیین تمام و کمال یک تصویر. به علاوه، ایدئال‌ها نیروی عملی دارند و بنیاد امکان کمال کنش‌ها را تشکیل می‌دهند:

«خرد انسانی نه تنها دارنده ایده‌هاست، بلکه داری ایدئال نیز است، این ایدئال‌ها هر چند که مانند ایده‌های افلاطونی نیروی آفریننده ندارند، نیروی عملی دارند (چونان اصل‌های تنظیمی) و این ایدئال‌ها بنیاد امکان کمال کنش‌هایند... پرهیزگاری و فرزانه‌گی در نابی کامل خود، ایده‌اند اما انسان فرزانه یک ایدئال است، یعنی انسانی است که تنها در اندیشه وجود دارد و کاملاً بر ایده دانایی منطبق است. همچنان که ایده، قاعده‌ای می‌دهد، ایدئال نیز نمونه‌ای برای تعیین تمام و کمال یک تصویر است. بدین‌سان، رفتار مرد دانا و مرد خدا معیاری است که به ما امکان می‌دهد رفتار خود را با آن بسنجیم و به یاری آن، خود را دگرگون کنیم- هر چند رسیدن به کمالی که در اوست، برای ما ممکن نباشد» (کانت، ۱۳۶۲: A ۵۶۹، B ۵۹۷).

در نگاه کانت، ایدئال امری است ایدئال و نمی‌تواند به واقعیت تقلیل پیدا بکند و گرنه ایدئال بودن خود را از دست می‌دهد. پس تنش بین ایدئال و واقعیت، امری است که باید به آن در دستگاه کانتی و پیامد آن در نظریه مفهوم‌سازی وبر دقت ویژه شود که ایدئال امر واقع نیست اما امر واقع را جهت می‌دهد و ساماندهی می‌کند و چنانچه خرد نتواند ایدئال بسازد داده‌ها که از واقعیت بیرون می‌جهند در یک آشوب و بی‌سامانی رها می‌شوند. همان‌طور که فهم^۱ چندگانگی ابژه را به‌وسیله فهم یگانه می‌کند، خرد^۲ نیز چندگانگی مفاهیم را به‌وسیله ایده‌ها یگانه می‌کند (واکر، ۲۰۱۴: ۳۲۱-۳۱۸).

1. Understanding (Verstand)
2. reason (Vernunft)

اکنون کانت را رها کرده به سوی وبر بازمی‌گردیم. تیپ آرمانی نیز ایده‌ها را گرفته است اما آن را به ایدئال ارتقا داده است و ایدئال ناگزیر است که سامانی از مفاهیم با خود داشته باشد. نقطه تلاقی ایده‌ها و ایدئال و مفاهیم‌اند که فرم اندیشه‌ای را می‌سازند که وبر به آن «تیپ آرمانی» می‌گوید. بر اساس معرفت‌شناسی کانت می‌توان گفت تیپ آرمانی فرمی از ایده‌ها است نه فرمی از مفهوم. برای درک همه‌جانبه این مطلب باید گفت که ایده‌ها چه تفاوتی با مفاهیم دارند. ایده‌ها دامنه گسترده‌تری از مفاهیم دارند و از این‌رو در نظام منطقی نمی‌توان آنها را محدود کرد. هنگامی که از مفهوم حرف می‌زنیم از یک مفهوم سخن می‌گوییم اما اگر آن را در مجموعه‌ای از مفاهیم ساماندهی کنیم آنگاه پرسش این است که انسجام و وحدت اینها چگونه صورت می‌گیرد؟ انسجام مفاهیم، ذیل ایده شکل می‌گیرد و اگر ایده‌ها را از کلیت مفاهیم بیرون بکشیم آن مفاهیم نامرتبط می‌شوند و انسجام خود را از دست می‌دهند. این ایده‌های ارزش‌گذارند که به عناصر واقعیت و ترکیب تیپ آرمانی، قوام و انسجام می‌بخشند. تیپ آرمانی یک برساخته مفهومی است که می‌کوشد عناصر و ویژگی‌های یک پدیده را که از دیدگاه‌های ارزشی خاص، منحصر به فرد و اساسی و مهم به شمار می‌آید حول یک «ایده» فرم و انسجام دهد: «تیپ آرمانی به ایده‌ای مرتبط می‌شود که در پی بیان آن است» (وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۱). برای مثال، وبر از برساخت تیپ آرمانی از «ایده» مسیحیت در قرون وسطی می‌گوید:

«ایده‌ها به لحاظ تجربی در اذهان نامحدود و همیشه متغیری از مردم موجودند و در ذهن آنان از نظر شکل و محتوا و وضوح و معنا تفاوت‌های ظریفی دارند. اگر بخواهیم تصویر کاملی از عناصر حیات معنوی افرادی را ترسیم کنیم که در دوره خاصی از قرون وسطی می‌زیسته‌اند که می‌توانیم آن را «مسیحیت» بنامیم، طبیعتاً آشفته‌بازاری از مجموعه‌های بی‌نهایت متمایز و متناقض افکار و احساسات خواهیم داشت، هر چند که کلیسای قرون وسطی به یقین قادر بود تا حد زیادی وحدت در اعتقاد و رفتار را تحقق بخشد. اگر این پرسش را طرح کنیم که در این آشفته‌بازار به چه چیزی «مسیحیت» قرون وسطی می‌گوییم و آن دسته از عناصر «مسیحی» که در نهادهای قرون وسطی یافت می‌شوند در کجای این آشفته‌بازار قرار می‌گیرند، خواهیم دید که در اینجا فقط برساخته‌ای تحلیلی باید به کار گرفت که خودمان آن را می‌سازیم. در اینجا، این «ایده» ترکیبی است از ایمان و هنجارهایی از قوانین و رسوم کلیسایی و اصول اخلاقی و شمار زیادی از روابط متقابل واقعی. اگر می‌خواهیم موفقیتی در به دست آوردن این‌گونه مفاهیم

ترکیبی منسجم داشته باشیم، چاره‌ای جز به کار بردن مفاهیم تیپ آرمانی نخواهیم داشت» (همان، ۱۴۹).

بگذارید آنچه را در مورد ساختار کانتی سه‌گانه واقعیت، مفهوم و ایده در تیپ آرمانی و بر گفتیم با تحلیل روش تیپ آرمانی در کتاب/اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری ملموس سازیم. در این کتاب، و بر یک تیپ آرمانی از روح سرمایه‌داری و یک تیپ آرمانی از اخلاق پروتستانی برمی‌سازد. سرمایه‌داری را و بر به عکس مارکس در مناسبات اقتصادی صورت‌بندی نمی‌کند، بلکه آن را با ایده اخلاق پروتستانی می‌فهمد. اگر خواهیم تحول سرمایه‌داری را به‌مثابه یک نظام اقتصادی فرهنگی بفهمیم ناگزیریم که معناشناسی کالوینیسیت‌ها را در شکل‌گیری کار مدرن بفهمیم. اینجا سرمایه‌داری با مفاهیمی چون کار، تولید، مصرف، انباشت سرمایه، فهمیده می‌شود؛ اما اگر سرمایه‌داری را فقط با این مجموعه مفاهیم در نظر بگیریم نمی‌توانیم این مفاهیم را در ارتباط با هم قرار دهیم. هسته مرکزی این مفاهیم، ایده اخلاق پروتستانی «عمل به تکلیف از طریق انجام شغل» است (و بر، ۱۳۹۷ الف: ۵۷).

در اینجا، باید به دو سطح از ایده توجه کنیم. در سطح نخست (سطح عملی)، ایده پایه کنش فردی - برای مثال، مؤمن پروتستانی - است. در این سطح ما با انبوهی از افراد روبرویم که ایده در اذهان و رفتار آنها جاری و ساری است. ایده در اینجا، به معنای «گرایشی در عمل یا در تفکر نظری به معنای افکار یا آرمان‌هایی است که بر مردم یا بر تعداد مشخصی از کسانی که در آن عصر زیسته‌اند و سازندگان آن فرهنگ بوده‌اند، غالب بوده است». در سطح دوم، (سطح منطقی) ایده عبارت است از «تصویرهای تیپ آرمانی از یک عصر که به عنوان ابزارهای اکتشافی ساخته شده‌اند». این برداشت از ایده اصولاً و از بیخ و بن متفاوت است با سطح اول ایده به معنای ایده‌های حاکم بر رفتار مردم در هر عصر خاص که واقعاً در تعیین رفتار آنها مؤثرند. از دید و بر، ایده در معنای عملی (ایده به معنای آرمان) فقط به صورت ایده در معنای منطقی (ایده در مقام تیپ آرمانی) می‌تواند به دقت فرمول‌بندی شود چرا که تیپ آرمانی بنا دارد از آن کثرت بی‌شمار افراد پروتستانی، تیپ ایدئالی بسازد تا بتواند کثرت را به وحدت تبدیل کند و اگر نتواند به این وحدت برسد علم موضوعیتش را از دست می‌دهد و در کثرت بی‌شمار غرق می‌شود (و بر، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۵۲).

۵. تیپ‌های آرمانی در عین اینکه از چشم‌انداز فرهنگی خاصی ساخته می‌شوند، وجه تعمیمی نیز دارند

در گام پایانی استدلال می‌کنیم که تیپ‌های آرمانی از چشم‌انداز فرهنگی خاص ساخته می‌شوند ولی وجه تعمیمی نیز دارند. از نظر وبر، سازمان دادن اطلاعات تاریخی به فرم تعمیمی فقط از طریق ایدئالیزه کردن و استفاده از تیپ آرمانی ممکن است. تیپ آرمانی از طریق تأکید و برجسته‌سازی ویژگی‌های متجانس و همگون پدیده‌ها، ابزاری اکتشافی برای نظم بخشیدن به حوادث ظاهراً نامتجانس و ناهمگون است. تیپ آرمانی، ایده‌ای را که در شرایط معین در نمونه‌های تاریخی خاص جامعه یافته است، بسط می‌دهد (هندریکس و بریکنریج، ۱۹۷۳: ۳۲). وبر در جستجوی کشف واقعیت‌هایی با دلالت عام و عمومی بود و از این‌رو، در روش تیپ آرمانی به دنبال تولید مفاهیمی بود که زمان‌ها و فرهنگ‌های مختلف را درمی‌نوردد. تیپ‌های آرمانی حوزه‌های مختلف جامعه را درمی‌نوردد و از این طریق، این حوزه‌ها را به هم پیوند می‌دهد و با هم مقایسه می‌کند (آلبرو، ۱۹۹۰: ۲۷۸؛ آگولا و سوئدبرگ، ۲۰۱۶: ۶۲ و ۶۳).

اگر این نکته درست باشد که تحلیل مبتنی بر تیپ‌های آرمانی می‌تواند پایه‌ای برای تعمیم فراهم کند، موضع وبر دیگر به ریکرت خیلی نزدیک نیست چرا که علاقه عمده وبر صرفاً «امر خاص و تکنینه» نیست (برگر، ۱۹۸۷ به نقل از لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۹۳؛ کاهمن، ۱۹۶۵: ۲۷۵). بر اساس تمایز کاهمن، تیپ‌های آرمانی نه از سنخ مفاهیم کلی در علوم طبیعی، نه از جنس مفاهیم فردی مورخان (نظیر جنگ شهری در آمریکا) بلکه از سنخ مفاهیم نسبتاً تاریخی‌اند. مفاهیم نسبتاً تاریخی مفاهیمی هستند که به پدیده‌های جمعی نسبتاً غیر تاریخی و غیرمحلی نظیر اخلاق پروتستان، ادبای چینی و کاست‌های هندی ارجاع دارند. مفاهیم نسبتاً تاریخی در عین اینکه از چشم‌انداز تاریخی و فرهنگی خاص بر ساخت می‌شوند، امکان بررسی تعمیمی و تطبیقی پدیده‌های اجتماعی را هم ممکن می‌سازند. برای مثال، مفاهیم عمومی نظیر «انسان اقتصادی» یا «قیمت‌گذاری در شرایط رقابت آزاد» نه بازنمای افراد تماماً تاریخی و نه مفاهیم جهان‌شمول بلکه بازنمای ترکیب‌بندی‌های تاریخی معروف به «سرمایه‌داری مدرن» است. از نگاه وبر، تئوری اقتصادی ناب در قرن هجدهم، نوزدهم و بیستم بیانگر ایده جامعه تاریخی معین یعنی سرمایه‌داری مدرن است که به نحوی منحصربه‌فرد به سوی اصول کنش عقلانی جهت‌گیری کرده است. در دیدگاه وبر، قضایای انتزاعی تئوری اقتصادی ناب، قوانین عام

نیستند به این معنا که اگر همه متغیرهای دیگر ثابت نگه‌داشته شوند، در همه زمان‌ها و تحت همه شرایط عمل می‌کنند بلکه مدل هستند یعنی تصویر آرمانی از وقایعی که در بازار کالا رخ می‌دهد و از جامعه‌ای که بر مبنای اصول اقتصاد مبادله‌ای، رقابت آزاد و رفتار کاملاً عقلانی سازمان یافته‌است، ارائه می‌دهند. این نگاه وبر به معنای رد صورت‌بندی‌های قضایای نظری در رشته اقتصاد نیست، بلکه فقط به معنای تصدیق این تفسیر است که قضایای اقتصاد به موقعیت تاریخی-فرهنگی معینی مرتبط هستند (کاهمن، ۱۹۶۵: ۲۶ و ۲۷۰-۲۷۲؛ وبر، ۱۳۸۵: ۱۴۰). محققى که قصد ساختن تیپ‌های آرمانی جامعه‌شناختی عام دارد اگرچه تا جای ممکن اطلاعات مربوط به بیشترین دوره‌های تاریخی و بیشترین جوامع را گرد می‌آورد، اما باز باید بکوشد سیاق تاریخی واقعیت‌ها در ایجاد تیپ‌های آرمانی عام را به‌عنوان یکی از چند عامل مؤثر در برساخت تیپ‌های آرمانی عام به‌شمار آورد. از این‌رو، برخلاف ریکرت، وبر اثبات می‌کند که مفاهیم جامعه‌شناسی به سبک مفاهیم علوم طبیعی «عام» نیستند. مفاهیم عام، ترکیب‌هایی میانگین یا ویژگی‌هایی مشترک‌اند در حالی که تیپ‌های آرمانی ترکیب‌هایی هستند از خصوصیات یا ویژگی‌هایی مهمی که بر اساس سازگاری منطقی و معنادار خود ایجاد شده‌اند (هکمن، ۱۳۹۱: ۵۸، ۶۰-۶۲).

بر اساس آراء وبر (۱۳۸۵، ۱۳۸۷، ۱۳۹۷، الف، ۱۳۹۷، ب، ۱۳۹۷، ج) و تفسیرهای بلاکوریگ (۱۹۵۵)، برگر (۱۹۷۶)، آرونویچ (۲۰۱۲)، مومسن (۱۹۸۹) و لیندبک (۱۹۹۲)، تیپ‌های آرمانی با وجود اینکه نسبت به واقعیت تاریخی واقعی یا بالقوه ادعای اعتبار عام دارند، اصولاً «چشم‌اندازی» هستند و از چشم‌انداز و دیدگاه خاصی برساخت می‌شوند. تیپ‌های آرمانی همیشه منظرگرایانه‌اند یعنی نمی‌توانند برای فهم جامع و کل‌نگرانه جهان به کار گرفته شوند، بلکه از لحاظ نظری محتوای آنها همیشه محدود به قطعات محدودی از واقعیت تجربی است. تفسیر وبر از روند رشد و تحول عام عقلانیت در غرب هرچند بازسازی تحول در ابعاد تاریخی - عام است اما مشابه بازسازی به سبک فلاسفه تاریخ نیست (مومسن، ۱۹۸۸: ۱۲۳، ۱۲۸-۱۳۲). از نظر وبر، تمام دانش واقعیت فرهنگی همیشه دانش از چشم‌انداز خاص است (بلاکوریگ، ۱۹۵۵: ۱۴).

اگرچه وبر در *اقتصاد و جامعه* دیدگاه‌های قبلی خود در آثار تاریخی و مقالات اولیه روش‌شناختی‌اش را جرح و تعدیل می‌کند، با این‌همه، در *اقتصاد و جامعه* نیز تیپ‌های آرمانی از «چشم‌انداز» خاصی با توجه به اهداف و کارکردهای خاصی که توسط نظریه پرداز استخراج و استنباط شده است، ترسیم می‌شود. بر اساس نظر مومسن (۱۹۸۹) رویکرد وبر

در اقتصاد و جامعه از «تیپ آرمانی» به «تیپ‌های ناب» تیپ ناب اقتدار مشروع (سنتی، کاریزماتیک و قانونی) تغییر جهت پیدا می‌کند. لیندبک نیز از تغییرات روش شناسانه وبر به سمت استفاده از تیپ‌های آرمانی انتزاعی‌تر و ناب‌تر سخن می‌گوید. با این همه، هم مومسن و هم لیندبک این نکته را یادآور می‌شوند که تغییرات روش‌شناختی وبر از کاربرد تیپ‌های تاریخی تکینه و منفرد به سمت تیپ‌های عمومی و ناب، تأثیری بر اصول پایه‌ای آثار اولیه وبر نداشته است. بدین شکل که در اقتصاد و جامعه نیز جنبه چشم‌اندازانه یا طبق اصطلاح ریکرتی، کارکرد «ربط‌های ارزشی» در بساخت تیپ آرمانی، اهمیت خود را از دست نمی‌دهد. در واقع، تیپ‌های ناب اگرچه نسبت به واقعیت تاریخی واقعی یا بالقوه، ادعای اعتبار عام دارند اما خودشان را از چشم‌انداز خاصی ارائه می‌کنند (مومسن، ۱۹۹۸: ۱۲۹-۱۳۲؛ لیندبک، ۱۹۹۲: ۲۹۵). به بیان دیگر، اقتصاد و جامعه هرگز مدعی جهان‌شمولی ندارد بلکه صورت‌بندی کل‌گرایانه همان فرد تاریخی است که وبر در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری به تکوین آن پرداخته است. اگر وبر در اخلاق پروتستانی به تبارشناسی مرگ خدا می‌پردازد در اقتصاد و جامعه، نظم اجتماعی برآمده از مرگ خدا را صورت‌بندی می‌کند. هدف وبر در اقتصاد و جامعه، نوعی نقشه‌نگاری گونه‌شناختی و ایستا از وضعیتی تاریخی است (سرمایه‌داری عقلانی مدرن). در این اثر، باز وضعیت‌های تاریخی‌اند که به صورتی گونه‌شناختی ترسیم و مقایسه می‌شوند (توفیق، ۱۳۹۸: ۲۵، ۳۱-۳۴).

کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری که وبر با این اثر شهره به جامعه‌شناسی تاریخی است، حاوی همین رویکرد دیالکتیک عام و خاص است، آنجا که وی مقدمه اثر را با این نکته آغاز می‌کند:

«هر کس که در تمدن جدید اروپایی پرورش یافته و به مطالعه مسائل تاریخ جهان اشتغال داشته باشد ناگزیر و به حق با این سؤال روبه‌رو می‌شود: پیدایش آن پدیده‌هایی از تمدن را که در غرب و فقط در غرب، خط سیری تکاملی بااهمیت و اعتباری جهان‌شمول -لااقل به‌زعم ما- را طی کرده‌اند باید به کدام ترکیب از موقعیت‌ها نسبت داد؟» (وبر، ۱۳۹۷ الف: ۲۱).

بنابراین، علاقه‌گایی وبر همیشه علم واقعیت انضمامی بود که فردهای تاریخی را توضیح می‌داد، یعنی شکل‌بندی‌های منفرد جهان تاریخی واقعی. هیچ‌جا سراغ نداریم که وبر انکار کرده باشد که فرزند مکتب تاریخی است. وبر هرگز از تعهد بنیادی خود به

بسط علمی تفریدی به‌عنوان گونه‌ای از علم که می‌تواند به ابژه‌های یکتا و شکل‌بندی‌های منحصر به فردی بپردازد که جهان تاریخی از آنها تشکیل شده است، فاصله نگرفت. وبر با ترکیب تاریخ و علوم اجتماعی نظام‌مند یقیناً امر قانون‌نگر را در نظر می‌گیرد ولی جایی برای قوانین علی از آن سنخ که هیوم و کانت از آن سخن می‌گفتند باقی نمی‌گذارد. قوانین دقیق مورد نظر وبر فقط به اتوپیاها تعلق دارد (ابادری و جعفری کافی آبادی، ۱۳۹۶: ۵۳۵-۵۳۶).

نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسان برای مطالعه فرهنگ و پدیده‌های اجتماعی مفاهیم زیادی وضع کرده‌اند و برای توضیح این مفاهیم هم آثار زیادی نوشته‌اند؛ اما مسئله این است که آیا مفاهیم علوم اجتماعی بیشتر از سنخ مفاهیم و قوانین عام و فرا تاریخی علوم طبیعی‌اند یا از سنخ مفاهیم تکوینی و تاریخی علوم فرهنگی‌اند که با توجه به مقوله فرهنگ و بافت تاریخی ساخته و پرداخته می‌شوند؟ در این صورت، مفهوم‌سازی مبتنی بر فرهنگ چگونه می‌تواند در عین اینکه به پدیده‌های مشخص انضمامی می‌پردازد، وجه تعمیمی نیز داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش، دو رهیافت قیاسی-قانونی و رهیافت تاریخی-فرهنگی، ماهیت و ساختار مفاهیم علوم اجتماعی را مورد بحث و تعمق قرار داده‌اند. امیل دورکیم سرمشق رهیافت قیاسی-قانونی و ماکس وبر سرمشق رهیافت تاریخی-فرهنگی محسوب می‌شود. در رهیافت قیاسی-قانونی دورکیم، به تاسی از علوم طبیعی، مفهوم‌سازی از پدیده‌های اجتماعی با کمک مفاهیم عام و فرا تاریخی بدون توجه به بافت فرهنگی و در رهیافت تاریخی-فرهنگی وبر، مفهوم‌سازی با توجه به بافت فرهنگی و تاریخی انجام می‌شود. مقاله حاضر بر اساس نظریه مفهوم‌سازی تیپ آرمانی وبر استدلال نمود که در علوم اجتماعی به‌مثابه علوم فرهنگی، مفاهیم از سنخ گونه‌های آرمانی و گونه‌های آرمانی از سنخ مفاهیم تکوینی و مفاهیم تاریخی‌اند که برخلاف مفاهیم و قوانین عام علوم طبیعی و مفاهیم طبقه‌ای، در عین اینکه از چشم‌انداز علائق فرهنگی خاص ساخته می‌شوند، وجه تعمیمی و تطبیقی نیز دارند. در رهیافت وبر، مفاهیم علوم اجتماعی از توصیف «بدون پیش‌فرض» پدیده‌های انضمامی یا از ترکیب انتزاعی خصایل مشترک بسیاری از پدیده‌های اجتماعی بر ساخت نشده‌اند بلکه از ترکیب عناصر و ویژگی‌های یک پدیده از دیدگاه‌های ارزشی و فرهنگی خاص، حول یک «ایده» معین، بر ساخت شده‌اند که وبر

از این مجموعه مفهومی تحت عنوان تیپ آرمانی یاد می‌کند. در علوم طبیعی مفاهیم از دقت ریاضی و قابلیت تعمیمی بالایی برخوردارند چرا که می‌توان آنها را به صورت عددی تعیین و اندازه‌گیری کرد، اما رهیافت وبری نمی‌خواهد به منطقی مفهوم‌سازی در علوم طبیعی تن دهد بلکه تلاش می‌کند از مدل مفاهیم علوم طبیعی بیرون آید. چرا که مفهوم‌سازی در علوم طبیعی متکی به کلیت و ضرورت قانون است و می‌کوشد مفاهیم را بدون رابطه با ارزش صورت‌بندی و سازمان‌دهی کند. وبر دریافته بود که علوم اجتماعی از سنخ علوم طبیعی نیست و آن را ذیل علوم فرهنگی می‌دید. علوم فرهنگی به جای اینکه همچون علوم طبیعی از داده آغاز کند از کنش آغاز می‌کند، بدین معنا که پژوهش از منظر پژوهشگر آغاز می‌شود و پژوهشگر ناچار بر پایه نظام ارزشی و فرهنگی خود که متکی به «اصل حکمتی» (maxim) است پژوهش خود را ساماندهی می‌کند. منطقی مفاهیم نزد وبر به پیروی از کتاب سنجش خرد عملی کانت طرح می‌شود که مفاهیم اگر در سنجش خرد ناب دیده شود آنها از داده‌ها آغاز می‌کنند اما در سنجش خرد عملی این کنش است که علم را آغاز می‌کند. وقتی کنش آغازگر علم است باید دانست که کنش در خرد شکل می‌گیرد و این کنش است که ساختار مفاهیم را جهت می‌دهد و باید دید مفاهیم چگونه ذیل کنش سامان می‌یابد. وبر اگرچه به نیاز به نظریه باور عمیق داشت و در دهه پایانی عمر خود به «نظام‌سازی» علاقه نشان داد، اما در تمام دوران کاری خود همواره بر این باور بود که هدف مطالعه قبل از آنکه کشف قانونمندی‌های جهان‌شمول باشد، فهم تاریخی یک وضعیت معین با توجه به دلالت‌های فرهنگی و معناهای فرهنگی آن است که در عین حال، امکان تعمیم و تطبیق هم وجود دارد. تیپ آرمانی ابزار روش شناسانه وبر برای این هدف بود.

منابع

۶۹. آشتیانی، منوچهر. (۱۳۸۳). *ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت*. تهران: نشر قطره.
۷۰. اباذری، یوسف و صابر جعفری کافی آبادی. (۱۳۹۶). *ماکس وبر و مناقشه روشی. مطالعات جامعه‌شناختی*. دوره ۲۵. شماره ۲.
۷۱. توفیق، ابراهیم. (۱۳۹۸). جایگاه اقتصاد و جامعه در اندیشه وبر. *پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*. سال ۱۹. شماره ۱۰.
۷۲. جان، رابرت. (۱۳۸۱). *معرفت‌شناسی علوم فرهنگی ماکس وبر: پیش‌انگاره جامعه‌شناسی تفسیری*. ترجمه احمد تدین و شهین احمدی. تهران: هرمس.
۷۳. دورکیم، امیل. (۱۳۹۷). *قواعد روش جامعه‌شناسی*. ترجمه علی محمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران.
۷۴. ساعی، علی. (۱۳۸۶). *روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی*. تهران: سمت.
۷۵. سوندربرگ، ریچارد. (۱۳۹۷). *ماکس وبر و جامعه‌شناسی اقتصادی*. ترجمه شهین احمدی. تهران: دنیای اقتصاد.
۷۶. صدری، احمد. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر*. ترجمه حسن آبینکی. تهران: کویر.
۷۷. عظیمی، رضا. (۱۳۹۸). *جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی ماکس وبر، تئوری عام و برخی ملاحظات در مورد گفتمان شرق‌شناسی در ایران*. *جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۲۰. شماره ۲.
۷۸. لیتل، دانیل. (۱۳۸۶). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*. ترجمه عبدالکریم سروش. موسسه فرهنگی صراط.
۷۹. فروند، ژولین. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی ماکس وبر*. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: توتیا.
۸۰. روت، مایکل. (۱۳۸۹). *ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی در: فلسفه علوم اجتماعی*. ترجمه محمد شجاعیان. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
۸۱. کانت، ایمانوئل. (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*. ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: نشر امیرکبیر.
۸۲. کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۶). *درس‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی. نقش و نگار.
۸۳. کوزر، لویس. (۱۳۸۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
۸۴. مرادی، محمدعلی. (۱۳۹۰). *درس گفتار جامعه‌شناسی تاریخی، جلسه هفتم و هشتم*. سایت فلسفه و فرهنگ. <http://www.phalsafe.com>
۸۵. موزلیس، نیکوس. (۱۳۹۷). *پیراهه‌های نظریه جامعه‌شناختی*. ترجمه حمید پورنگ. تهران: ترجمان.
۸۶. وبر، ماکس. (۱۳۸۵). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز.
۸۷. وبر، ماکس. (۱۳۸۷). *دین، قدرت، جامعه*. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس.
۸۸. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ الف). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: نشر سمت.
۸۹. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ ب). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری و همکاران. تهران: سمت.
۹۰. وبر، ماکس. (۱۳۹۷ ج). *جامعه‌شناسی دین*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: ثالث.
۹۱. هکمن، سوزان. (۱۳۹۳). *وبر: گونه‌ی ایدئال و نظریه اجتماعی معاصر*. ترجمه علی پیمان زارعی و مهدی رحمانی. رخداد نو.

92. Allen, Kieran. (2004). *Max Weber: A Critical Introduction*, Pluto Press London.

93. Albrow, Martin. (1990). *Max Weber's Construction of Social Theory*, St. Martin's Press New York.

94. Aronovitch, Hilliard.(2012). Interpreting Weber's Ideal-Types, *Philosophy of the Social Sciences* 42(3) 356–369, Sage.
95. Cahnman, J. Werner.(1965). Deal Type Theory: Max Weber's Concept and Some of Its Derivations, *he Sociological Quarterly*, Vol. 6, No. 3 (Summer, 1965), pp. 268-280.
96. Drysdale, John. (1996). How are Social-Scientific Concepts Formed? A Reconstruction of Max Weber's Theory of Concept Formation»*Sociological Theory*, Vol. 14, No. 1. pp. 71-88.
97. Goddard, David. (1973). Max Weber and the Objectivity of Social Science, *History and Theory*, Vol. 12, No. 1 (1973), pp. 1-22, Wesleyan University.
98. Kovrig, Bela.(1955). Ideal Type: Constructed Type, *The Midwest Sociologist*, Vol. 17, No. 2 (Spring, 1955), pp. 13-20, Published by: Taylor & Francis, Ltd.
99. Lindbekk, Tore.(1992). The Weberian Ideal-Type: Development and Continuities, *Acta Sociologica*, Vol. 35, No. 4 (1992), pp. 285-297.
100. Mommsen, Wolfgang J.(1998). *The Political and Social Theory of Max Weber: Collected Essay*, polity press, Cambridge.
101. Rosenberg, M Michael.(2016). The Conceptual Articulation of the Reality of life: Max Weber's Theoretical Constitution of Sociological Ideal Types, *Journal of Classical Sociology*, Vol. 16(1) 84–101.
102. Swedberg Richard and Ola Agevalla.(2016). *The Max Weber Dictionary: Key Words and Central Concepts*, Second Edition, Stanford University Press.
103. Walker, Chris. (2014). Karl Jaspers on the Disease Entity: Kantian Ideas and Weberian Ideal Type, *Type History of Psychiatry*,2014, Vol. 25(3) 317 –334.
104. Weber, Max. (1952). *The Methodology of The Social Sciences*. Translated and Edited by Edward A. Shils and Henry A. Finch. With a Foreword by Edward A. Shils. Glencoe, Illinois: Free Press.
105. Zijderveld, Anton C. (2006). *Rickert's Relevance: The Ontological Nature and Epistemological Functions of Values*, BRILL LEIDEN, BOSTON 2006.